

The Contractual Nature of *Hudnah* (Ceasefire) and Its Impact on Granting Residence in Islamic Lands*

Mahdi Moazami Goodarzi¹ 

Mohammad Jafar Sadeghpour² 



1. Assistant Professor, Department of Law, Faculty of Humanities, Ayatollah Boroujerdi University, Boroujerdi, Iran (**Corresponding Author**)

m.moazamigoudarzi@abru.ac.ir

2. Assistant Professor, Department of Fiqh and Law, Shahrekord University, Shahrekord, Iran
Mohammad.sadeghpour@sku.ac.ir

Abstract

One of the contracts concluded by the Islamic ruler with non-Muslims in the aftermath of armed conflicts is the contract of *hudnah* (ceasefire). Although Islamic scholars and researchers have paid attention to the nature of this contract and the issues surrounding it, no study has thus far examined it through a contractual model based on the governing frameworks of customary jurisprudential and legal contracts. Addressing this gap is necessary because, by aligning *hudnah* with established forms of jurisprudential contracts, the essential structure and legal nature of this institution can be systematically clarified. Moreover, in such a framework, the granting of the right of residence to a treaty-bound non-Muslim (*kafir mu'ahad*), as one of the most significant legal consequences of this contract, becomes particularly salient. Accordingly, this study—after

* Moazami Goodarzi, M., & Sadeghpour, M. J. (2025). The contractual nature of *hudnah* (ceasefire) and its impact on granting residence in Islamic lands. *Fiqh*, 32(4), 106–132.

<https://doi.org/10.22081/jf.2026.71403.2916>

▣ **Article Type:** Research; **Publisher:** Islamic Sciences and Culture Academy

▣ **Received:** 2025/04/27 • **Revised:** 2025/10/08 • **Accepted:** 2026/01/25 • **Online Publication:** 2026/01/28

© 2025

authors retain the copyright and full publishing rights



collecting data from library sources and adopting a descriptive–analytical approach to their evaluation—proposes a contractual model for *hudnah*. Within this model, the parties to the contract, its conditions, and the grounds for its termination are explained, and subsequently its effect on granting the right of residence to a treaty-bound non-Muslim is elucidated.

Keywords

Hudnah contract; right of residence; treaty-bound non-Muslim; right of settlement; granting residence.

ماهیت قراردادی هدنه (آتش بس) و تأثیر آن بر اعطای اقامت در بلاد اسلامی*

مهدی معظمی گودرزی^۱ محمدجعفر صادق پور^۲

۱. استادیار، گروه حقوق، دانشکده علوم انسانی، دانشگاه آیت الله بروجردی، بروجرد، ایران (نویسنده مسئول).

m.moazamigoudarzi@abru.ac.ar

۲. استادیار، گروه فقه و حقوق، دانشگاه شهرکرد، شهرکرد، ایران.

Mohammad.sadeghpour@sku.ac.ir



چکیده

یکی از قراردادهایی که در پی مخاصمات مسلحانه از طرف حاکم اسلامی با کفار منعقد می‌شود، قرارداد هدنه (آتش بس) است. گرچه اندیشمندان و محققان اسلامی به چستی این قرارداد و مسائل پیرامون آن توجه داده‌اند؛ اما تاکنون به الگوی قراردادی مبتنی بر چارچوب‌های حاکم بر قراردادهای مرسوم فقهی و حقوقی پرداخته نشده است. رفع این خلاء از آن‌رو ضروری است که با تطبیق هدنه بر قالب قراردادهای فقهی رایج، شاکله ماهوی این نهاد به شکلی ضابطه‌مند نمایان خواهد شد. علاوه بر این، در چنین وضعیتی، اعطای حق اقامت به کافر معاهد به مثابه یکی از مهمترین پیامدهای حقوقی این قرارداد، می‌باشد. از این‌رو، در این نوشتار پس از گردآوری داده‌های کتابخانه‌ای و اتخاذ رویکرد توصیفی و تحلیلی در ارزیابی داده‌ها، یک الگوی قراردادی برای هدنه ارائه شده است که در ضمن آن طرفین قرارداد، شرایط و موارد فسخ آن تشریح شده و سپس تأثیر آن بر اعطای حق اقامت کافر معاهد تبیین شده است.

کلیدواژه‌ها

قرارداد هدنه، حق اقامت، کافر معاهد، حق استیطان، اعطای اقامت.

* معظمی گودرزی، مهدی؛ صادق پور، محمدجعفر. (۱۴۰۴). ماهیت قراردادی هدنه (آتش بس) و تأثیر آن بر اعطای اقامت در بلاد اسلامی. فقه، ۳۶(۴)، صص ۱۰۶-۱۳۲.

<https://doi.org/10.22081/jf.2026.71403.2916>

□ نوع مقاله: پژوهشی؛ ناشر: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.

□ تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۲/۰۷ • تاریخ اصلاح: ۱۴۰۴/۰۷/۱۶ • تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۱۱/۰۵ • تاریخ انتشار آنلاین: ۱۴۰۴/۱۱/۰۸

© ۱۴۰۴ «حق تألیف و حقوق کامل انتشار برای نویسندگان محفوظ است»



مقدمه

بعضی مواقع یک معاهده صلح، راه را برای ایجاد روابط دوستانه، اتحاد و مشارکت و همکاری در آینده با توجه به شرایط موافقت شده در معاهده باز می‌کند (حمیدالله، ۱۳۸۰، ص ۳۰۴). یکی از انواع معاهدات صلح، آتش بس است که امروزه در مباحث حقوق بین‌الملل در زمره حقوق بشردوستانه محسوب می‌شود که با هدف فراهم کردن فرصتی برای خاتمه مخاصمه مسلحانه منعقد می‌شود (باث، ۱۳۸۷، ص ۹۲). این معاهده در اسناد مختلف بین‌المللی از جمله مقررات حقوق بشردوستانه لاهه ۱۹۰۷م (ماده ۳۷) و به‌صورت ضمنی در کنوانسیون‌های چهارگانه ژنو ۱۹۴۹ و همچنین در بسیاری از اسناد بین‌المللی همچون قطعنامه‌های مجمع عمومی سازمان ملل و شورای امنیت آمده است؛ به‌طوری که امروزه یکی از قراردادهای مهم صلح در سطح بین‌المللی محسوب می‌شود.

با توجه به اهمیت این معاهده در سطح حقوق بین‌الملل بویژه در انواع مخاصمات بین‌المللی و داخلی و آثار مترتب بر هر یک از آنها، این مسئله در حقوق اسلام اهمیت پیدا می‌کند. این قرارداد در کتاب‌های مختلفی که در قلمرو حقوق بین‌الملل اسلام نوشته شده است از جمله: کتاب حقوق بین‌الملل اسلام آقای عمید زنجانی؛ حقوق بین‌الملل اسلامی آقای محقق داماد؛ کتاب اسلام و حقوق بین‌الملل محمدرضا ضیایی بیگدلی و غیره مورد توجه قرار گرفته است؛ اما آنچه در این کتاب‌ها منعکس شده عمدتاً بسیار خلاصه و مختصر است و به زوایای مختلف آن پرداخته نشده است. همچنین دو اثر زیر که به‌طور مستقل به این قرارداد پرداخته‌اند، از جهات گوناگون رویکردی متفاوتی با این نوشتار دارند: الف: کتاب مهاده (قرارداد ترک مخاصمه و آتش بس): که تقریرات درس مقام معظم رهبری است. ب: مقاله علمی-مروری «مبانی فقهی معاهده مسلمان با غیر مسلمان با تأکید بر دیدگاه مقام معظم رهبری» توسط علی محمدیان با جمعی از نویسندگان. این مقاله با بهره‌گیری از آثار مزبور و منابع مختلف فقهی (از قدما تا معاصرین) دو گام نوآورانه در این زمینه برداشته که عبارتند از:

یکم. عقد هدنه را در چارچوب یک قرارداد همانند قراردادهای دیگر مثل بیع در آورده است که به منظور دستیابی به این مهم، ماهیت قراردادی این مقوله حقوقی را

از نظر اصول قراردادی که عبارتند از: تعریف عقد، شرایط متعاقدين، شرایط انعقاد قرارداد، موارد فسخ و در نهایت آثار قرارداد، در راستای این نوشتار معرفی کرده است که شاید بتوان از این الگوی قراردادی در سطح بین‌الملل بهره برد.

دوم. نقش این قرارداد را در اعطای حق اقامت و حقوق مربوط به آن را که کافر (کافر معاهد) از طریق این قرارداد اکتساب می‌کند مورد تبیین قرار داده است. در حقیقت هدف ما از بررسی نقش این قرارداد، در اعطای حق اقامت به کافر معاهد، تبیین وضعیت حقوقی این نوع کافر از نظر جانی و مالی در بلاد اسلامی است. با ارائه دو مهم، و تطبیق آن‌دو با هم، ویژگی خاص این نوشتار می‌باشد.

در همین راستا، این نوشتار نظر به اهمیت تبیین ماهیت قراردادی هدنه در قالب اصول قراردادی و نقش این قرارداد در وضعیت حقوقی کافر معاهد در بلاد اسلامی، از طریق منابع کتابخانه‌ای فقهی به صورت تحلیلی - توصیفی، سامان یافته است.

۱. تعریف لغوی و اصطلاحی هدنه

هُدْنَه که ثلاثی مجرد آن بر وزن هَدَن يَهْدُنْ هُدُونًا می‌باشد، زمانی که برای دو طرف به کار می‌رود، به باب مفاعله رفته و به شکل هَادَنْ يَهَادِنُ مُهَادَنَه تبدیل می‌شود. کلمه هدنه اسم برای هر دو اینها می‌باشد (جوهری، ۱۴۱۰ق، ج ۶، ص ۲۲۱۷). اتفاق لغویون بر این امر دلالت دارد که معنای اصلی هدنه به معنای سکون است (فراهیدی، ۱۴۱۰ق، ج ۴، ص ۲۶؛ صاحب بن عباد، ۱۴۱۴ق، ج ۳، ص ۴۴۵؛ جوهری، ۱۴۱۰ق، ج ۶، ص ۲۲۱۷؛ زمخشری، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۴۰۵؛ فیومی، بی‌تا، ج ۲، ص ۶۳۶). البته به غیر از این معنا، معانی دیگر نیز برای آن ذکر کرده‌اند که مهمترین آنها، هدنه به معنای صلح است (ابن فارس، ۱۴۰۴ق، ج ۶، ص ۱۴۱)؛ تا جایی که برخی این دو را یکی دانسته: «و هو الصلح والسکون» (صاحب بن عباد، ۱۴۱۴ق، ج ۳، ص ۴۴۵) که واو عطف، اشتراک و یکی بودن را می‌رساند و شاید به خاطر همین امر است که در اصطلاح گاه به هدنه، قرارداد صلح هم گفته می‌شود (فاضل مقداد، بی‌تا، ج ۱، ص ۴۴۸).

اما در اصطلاح فقهی، سه تعریف برای آن گفته شده است. اول: «وضع القتال و ترک الحرب مدة من غیر عوض؛ رها کردن نبرد بدون دریافت عوضی برای مدتی»

(شیخ طوسی، ۱۳۸۷ق، ج ۲، ص ۵۰؛ راوندی، ۱۴۰۵ق، ج ۱، ص ۳۵۴). مهمترین اشکال این تعریف این است که جامع افراد نیست، زیرا هدنه با پرداخت عوض نیز وجود دارد. دوم: «وضع القتال و ترک الحرب مدة بعوض و غیر عوض» (علامه حلی، ۱۴۱۲ق، ج ۱۵، ص ۱۱۳؛ علامه حلی، ۱۴۱۳ق، ج ۹، ص ۳۵۲). این تعریف، همان تعریف اول است که قید «بعوض» را اضافه دارد. سوم: «هی المعاقدة علی ترک الحرب مدة معینه؛ هدنه معاهده‌ای است بر ترک ستیز در مدت مشخص» (محقق حلی، ۱۴۰۸ق، ج ۱، ص ۳۰۳؛ نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۲۱، ص ۲۹۲).

به نظر می‌رسد که این تعریف سوم کامل‌ترین تعریف برای هدنه است و چون عوارض خاصه مرکبه تعریف، به‌طور تام ذکر شده، جامع افراد و مانع اغیار نیز می‌باشد. با دو قید معاقده و ترک حرب، جامعیت تعریف را رسانده، زیرا هر قرارداد هدنه‌ای، اولاً ماهیت دو طرفه دارد، یا به عبارت دیگر عقد است نه ایقاع و ثانیاً متضمن ترک قتال است. اما با این دو قید، تعریف شامل عقد ایستیمان (آمان) و ذمه نیز می‌شود چراکه در فقه سه قرارداد برای شهروند شدن کافر در بلاد اسلامی وجود دارد که هر سه این عقود یعنی عقد آمان، عقد ذمه و عقد هدنه به ترتیب کافر را معنوی به کافر مستأمن، ذمی و معاهد می‌کند. حال در تعریف عقد آمان (اردیلی، ۱۴۰۳ق، ج ۷، ص ۴۵۵)، و عقد ذمه (نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۲۱، ص ۲۲۸) این دو قید نهفته است، پس با ذکر این دو قید به تنهایی، تعریف برای هدنه مانع اغیار (آمان، ذمه) نمی‌باشد. لذا برای رفع این نقیصه، قید «مدة معینه» را افزوده زیرا در هر دوی آنها قید «مدت معینه» به‌عنوان رکنشان محسوب نمی‌شد، این در حالیست که این قید یکی از ارکان مهم در قرارداد هدنه است.

۲. قرارداد بودن هدنه

اینکه هدنه یک عقد است نه ایقاع، نیازی به استدلال ندارد، چراکه اولاً این نکته در ضمن تعریف فقها آمده بود (محقق حلی، ۱۴۰۸ق، ج ۱، ص ۳۰۳)، ثانیاً این عقد یک عمل دوطرفه است که یک طرف آن مسلمان و طرف دیگر آن کافراست. این عقد لازم است نه جایز. لزوم هدنه در میان فقها امری پذیرفته شده است؛ چنان‌که علامه حلی در تذکره می‌گوید: «لا نعلمه خلافاً» (علامه حلی، ۱۴۱۴ق، ج ۹، ص ۳۷۷). از این رو، بسیاری از فقها

به آن تصریح کرده‌اند (علامه حلی، ۱۴۱۳ق، ج ۱، ص ۵۱۷؛ فخرالمحققین، ۱۳۸۷ق، ج ۱، ص ۳۹۲؛ محقق کرکی، ۱۴۱۴ق، ج ۳، ص ۴۷۰؛ شهید ثانی، ۱۴۱۹ق، ص ۴۹۶؛ منتظری، ۱۴۰۹ق، ج ۵، ص ۲۵۸).

ادله مطروحه برای لزوم قرارداد هدنه، اولاً اجماع (علامه حلی، ۱۴۱۲ق، ج ۱۵، ص ۱۵۰) و ثانياً نقل و عقل بر لزوم این پیمان دلالت می‌کند (منتظری، ۱۴۰۹ق، ج ۵، ص ۲۵۸). از جمله ادله نقلیه بر لزوم و مشروعیت عقد هدنه عبارتست از:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ؛ ای مؤمنان به قراردادهای وفا کنید» (مائده، ۱).

«فَأَتِمُّوا إِلَيْهِمْ عَهْدَهُمْ إِلَىٰ مُدَّتِهِمْ، إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ؛ با اینان عهد خود را تا پایان مدت بسر برید، همانا خداوند پرهیزکاران را دوست دارد» (توبه، ۴).

عمر و بن عبسه می‌گوید از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: «کسی که بین او و قومی پیمانی وجود دارد، هیچ گرهی نبندد و نگشاید تا اینکه مدت آن بسر آید، یا اینکه اختیار فسخ قرارداد را به آنان واگذار کند» (خامنه‌ای، ۱۴۱۸ق، ص ۷۹).

در سیره نبی اکرم صلی الله علیه و آله در صلح حدیبیه که مصداق بارز عقد هدنه در زمان ایشان می‌باشد، بر این مهم دلالت دارد.

با لازم بودن عقد هدنه، وفا به آن تا پایان عقد، لازم و واجب است و طرفین حق بر هم زدن عقد را ندارند. این لزوم وفا حتی شامل قدرتمند شدن مسلمین هم می‌شود. لذا علامه حلی راجع به این مهم نوشته است: «زمانی که عقد هدنه بین مسلمین و مشرکین منعقد شد، وفا به آن عقد تا زمانی که مشرکین آن را نقض نکرده‌اند واجب است» (علامه حلی، ۱۴۱۲ق، ج ۱۵، ص ۱۵۰). وی در ادامه علت این حکم را این‌طور بیان می‌کند: «زیرا اگر به آن وفا نشود، به پیمان او (مسلمین) اعتماد نخواهد شد، و چه بسا نیاز به بستن پیمان آتش‌بس برای مصلحت مسلمین پیش آید؛ پس اگر وفای به آن لازم نباشد، نیاز برطرف نخواهد شد» (علامه حلی، ۱۴۱۲ق، ج ۱۵، ص ۱۵۱).

۳. شرایط متعاقدين در عقد هدنه

متعاقدين در غالب یا اکثر عقود باید حداقل دارای شرایط عامه تکلیف از قبیل بلوغ، عقل و رشد بوده و از طرفی نیز در انعقاد قرارداد دارای اختیار و قصد باشند

(شهید اول، ۱۴۱۰ق، ص ۱۰۴) لذا با نبود هر یک از اینها عقد یا باطل است یا منوط به اذن و اجازه لاحق است (سبزواری، ۱۴۲۳ق، ج ۱، ص ۴۴۹) و در برخی از قراردادها باید علاوه برداشتن شرایط عامه، دارای شرایط خاصه نیز باشد، که البته این شرایط خاصه قاعداً جزء شرایط صحت یک قرارداد می باشد. قرارداد هدنه از جمله این قراردادها می باشد، چراکه:

یکم. منعقد کننده عقد هدنه باید امام یا حاکم اسلامی یا مأذون از حاکم باشد لذا این امر در زمان غیبت، در صلاحیت فقیه جامع الشرایط است (محقق حلی، ۱۴۱۸ق، ج ۱، ص ۱۱۲؛ علامه حلی، ۱۴۱۳ق، ج ۱، ص ۵۱۶؛ فاضل آبی، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۴۲۳؛ محقق کرکی، ۱۴۱۳ق، ج ۳، ص ۴۶۸؛ شهید ثانی، ۱۴۱۹ق، ص ۴۹۶؛ نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۲۱، صص ۳۱۲-۳۱۳؛ طباطبائی، ۱۴۱۸ق، ج ۸، ص ۶۵) و بسیار دیگر از فقها به این مطلب، تصریح کرده اند. اما عبارت محقق حلی در شرائع در نگاه ابتدایی خلاف این مفهوم را می رساند؛ به این صورت که اگر عقد هدنه برای عموم کافر یا اهل بلد یا ناحیه ای باشد، متولی این قرارداد، تنها امام یا نائب آن می باشد، و اگر عقد صلح برای آحاد مشرکین یا اهل قریه کوچکی باشد، متولی این قرارداد نیز می تواند آحاد مسلمین باشند (محقق حلی، ۱۴۰۸ق، ج ۱، ص ۳۰۵)، اما هر دو شارح بزرگ این کتاب یعنی شهید ثانی (شهید ثانی، ۱۴۱۳ق، ج ۳، ص ۸۷) و صاحب جواهر (نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۲۱، ص ۳۱۳)، این مفهوم را رد کرده و مؤدای کلام مصنف را به عقد ذمام (أمان) که آن نیز یک نوع دیگر از قرارداد ترک قتال است تفسیر کرده اند زیرا در آن، آحاد مسلمین می توانند آن را با آحاد کفار منعقد کنند. این نوع مفهوم گیری از کلام محقق را صراحت کلام علامه در تذکره و منتهی در این موضوع تأیید می کند آنجا که در تذکره می نویسد: «اگر عقد مهاده توسط آحاد مسلمین منعقد شود صحیح نمی باشد» (علامه حلی، ۱۴۱۴ق، ج ۹، ص ۳۵۳). در منتهی نیز این گفته را عیناً بیان کرده است (علامه حلی، ۱۴۱۲ق، ج ۱۵، ص ۱۲۷).

فقها برای چرایی این حکم یعنی منعقد کننده هدنه باید امام یا حاکم اسلامی یا مأذون از حاکم باشد، ادله ای ذکر کرده اند که عبارتند از:

- اجماع. (علامه حلی، ۱۴۱۲ق، ج ۱۵، ص ۱۲۷).

• هدنه یکی از امور مهم در جامعه اسلامی است؛ به سبب اینکه در این مهم، ترک قتال علی‌الاطلاق یا در جهتی از جهات می‌باشد، لذا باید در آن مصلحت مسلمین رعایت شود که این مهم، از شؤون اختیارات حاکم اسلامی است (علامه حلی، ۱۴۱۴ق، ج ۹، صص ۳۵۳-۳۵۴؛ کاشف الغطاء، ۱۴۲۲ق، ج ۴، ص ۳۵۱؛ مومن، ۱۴۲۵، ج ۱، صص ۵۳۵-۵۳۶).

• ادله‌ای که امر قتال را به حاکم یا ولی امر مسلمین اختصاص داده است (مومن، ۱۴۲۵ق، ج ۱، صص ۵۳۶-۵۳۷).

• آیه ۶۱ سوره انفال: «وَإِنْ جَنَحُوا لِلسَّلْمِ فَاجْنَحْ لَهَا؛ و اگر دشمنان به صلح و مسالمت تمایل داشتند تو نیز مایل به صلح باش». ضمیر فَاجْنَحْ که صیغه مخاطب است به پیامبر اکرم ﷺ که ولی امر امت اسلام است برمی‌گردد و این دلالت دارد انعقاد آن با کفار، مخصوص حاکم مسلمین می‌باشد.

دوم. قابل این عقد نیز باید کافر باشد؛ زیرا مناط و معیار عقد هدنه، ترک قتال با کفار می‌باشد و منظور از کفار نیز در اینجا کافر حربی است که شامل کتابی و غیر کتابی می‌شود (روحانی، ۱۴۱۲ق، ج ۱۳، ص ۸۷).

۴. شرایط انعقاد عقد هدنه

انعقاد عقد هدنه منوط به شرایطی است که در اصطلاح به آنها، شروط صحت گفته می‌شود؛ بدین معنا که با فقدان یکی از آنها، قرارداد مزبور باطل می‌باشد. فقها سه شرط برای انعقاد عقد هدنه بر شمرده‌اند. آن سه شرط عبارتند از: اول: قرارداد هدنه دارای مصلحت برای مسلمین باشد. دوم: مدت دار باشد. سوم: از شروط فاسد خالی باشد. فقها به غیر از این سه شرط، شروط دیگری برای انعقاد قرارداد هدنه بر شمرده‌اند؛ لذا در معرض ضعف بودن مسلمین خود یک شرط مستقل به شمار نمی‌رود؛ بلکه به مثابه یکی از مصادیق وجود مصلحت برای انعقاد قرارداد هدنه تلقی می‌شود. بر این پایه، در ادامه ذیل شرط مصلحت، بیان خواهد شد که چون ملاک تحقق مصلحت است، حتی در فرض قدرتمند بودن مسلمانان هم امکان انعقاد قرارداد هدنه وجود دارد.

۴-۱. دارای مصلحت برای مسلمین

یکی از شرایطی که در عقد هدنه جایز است، مصلحت دار بودن آن عقد برای مسلمین می باشد (علامه حلی، ۱۴۱۱ق، ص ۸۸). شیخ طوسی در کتاب مبسوط، شقوقی را در این رابطه مطرح کرده است که پس از ایشان، علمای دیگر آن را تأیید کرده اند. خلاصه شقوق مطروحه بدین نحو است که یا امام (حاکم اسلامی) در موضع قدرت است که در اینجا اگر در بستن قرارداد هدنه با کفار مصلحتی برای مسلمین باشد بدین صورت که حاکم اسلامی امید به قبول اسلام از طرف کفار یا قبول پرداختن جزیه و امثال این امور دارد، حکم انعقاد هدنه، جواز است و اگر انعقاد آن، نه تنها منفعتی و مصلحتی برای مسلمین ندارد، بلکه در عدم انعقادش مصلحت است (به سبب ضعف دشمن که اگر قتال با او ترک شود، قدرت می گیرد)، حکم انعقاد هدنه، عدم جواز است؛ و یا حاکم اسلامی در موضع ضعف است؛ مثل اینکه کفار قدرت بیشتر دارند و یا مکان استقرار آنها در دور دست می باشد و ... که حکم انعقاد هدنه در اینجا، جواز است (شیخ طوسی، ۱۳۸۷ق، ج ۲، صص ۵۰-۵۱). فقها امامیه احکام صادر از این شقوق را چه در قالب جواز بالمعنی الاخص و چه در قالب جواز بالمعنی الاعم؛ به منزله قبول عقد هدنه دانسته اند (محقق حلی، ۱۴۰۸ق، ج ۱، صص ۳۰۳-۳۰۴؛ علامه حلی، ۱۴۱۳ق، ج ۱، صص ۲۱۷-۲۱۸؛ علامه حلی، ۱۴۱۲ق، ج ۱۵، صص ۱۱۵-۱۱۶؛ علامه حلی، ۱۴۱۴ق، ج ۹، صص ۳۵۳-۳۵۴؛ علامه حلی، ۱۴۱۳ق، ج ۱، ص ۵۱۶؛ عمیدی، ۱۴۱۶ق، ج ۱، ص ۳۴۱؛ فخرالمحققین، ۱۳۸۷ق، ج ۱، ص ۳۹۲؛ شهید ثانی، ۱۴۱۳ق، ج ۳، ص ۸۳؛ کاشف الغطاء، ۱۴۲۲ق، ج ۴، ص ۳۵۱؛ روحانی، ۱۴۱۲ق، ج ۱۳، ص ۸۴؛ خامنه ای، ۱۴۱۸ق، صص ۱۰-۱۲).

مراد از «عدم جواز» در کلام مذکور از شیخ طوسی، به طور قطع حرمت است و در این تفسیر احدی از فقهای فوق الذکر اشکالی نکرده اند؛ اما نسبت به معنای «جواز» در کلام شیخ دو رویکرد در میان فقها وجود دارد: در رویکرد اول، مراد، جواز به معنای خاص است لذا انعقاد عقد هدنه در هیچ زمانی واجب نیست (علامه حلی، ۱۴۱۴ق، ج ۹، ص ۳۵۸؛ نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۲۱، ص ۲۸۵). در رویکرد دوم، مراد، جواز به معنای اعم است لذا انعقاد هدنه در شق دوم (جایی که حاکم اسلامی در موضع ضعف است)، واجب است (شهید ثانی، ۱۴۱۳ق، ج ۳، ص ۸۳؛ خامنه ای، ۱۴۱۸ق، صص ۱۰-۱۲). به نظر می رسد با مراجعه به مجموع

ادله اقامه شده می‌توان نظریه دوم را دارای قوت بیشتر دانست.

بنابراین بستن قرارداد هدنه منوط به ضعف مسلمین نیست؛ زیرا ایجاد این قرارداد در هنگام قدرت مسلمین با رعایت شرط مصلحت مسلمین بلامانع است. به عبارت دیگر اگر مسلمان‌ها قدرت داشته باشند؛ اما انعقاد این عقد، دارای مصلحت برای مسلمانان باشد مثل اینکه امید داخل شدن کفار به اسلام وجود داشته باشد، انعقاد آن جایز است (محقق حلی، ۱۴۰۸ق، ج ۱، ص ۳۰۳)؛ بنابراین ملاک اصلی در انعقاد هدنه وجود مصلحت است؛ خواه مسلمین در موضع ضعف باشند و خواه در موضع قدرت.

۴-۲. مدت دار بودن

انعقاد هدنه بدون ذکر مدت آتش بس و عدم اختیار حاکم اسلامی در فسخ کردن آن، به اتفاق فقها باطل است (شیخ طوسی، ۱۳۸۷ق، ج ۲، صص ۵۲-۵۳). چنان‌که قید مدت در تعریف هدنه به عنوان رکن آن در همه تعاریف مطروحه آمده است (خامنه‌ای، ۱۴۱۸ق، ص ۱۵). علت این رکنیت اینست که مطلق بودن مدت در عقد، باعث تعطیل شدن جهاد شده و این نوع از تعطیلی با ادله تحریم بر جهاد سازگاری ندارد (خامنه‌ای، ۱۴۱۸ق، ص ۱۶). اما اگر حاکم اسلامی هدنه را بدون ذکر تعیین مدت خاصی منعقد کرد، در این حال اگر اختیار فسخ قرارداد را برای خودش به صورت شرط ضمن عقد محفوظ بدارد، عقد هدنه بدون ذکر مدت صحیح می‌باشد (علامه حلی، ۱۴۱۴ق، ج ۹، ص ۳۵۴)، اما اگر عقد هدنه را با ذکر مدت منعقد کند، اما مدت آن مجهول و غیر مضبوط باشد، باز هم عقد هدنه مطلقاً باطل است (علامه حلی، ۱۴۱۰ق، ج ۱، ص ۳۴۵؛ شهید اول، ۱۴۱۴ق، ج ۱، ص ۴۸۳؛ شهید ثانی، ۱۴۱۴ق، ج ۱، ص ۴۸۳). دلیل بطلان عقد هدنه به سبب عدم ضبط مدت، بطلان عقود به وسیله مدت مجهوله است (محقق اردبیلی، ۱۴۰۳ق، ج ۷، ص ۴۵۹).

پس از وجوب ذکر مدت در عقد هدنه، نسبت به حدود و ثغور این مدت، دو قول میان فقها مطرح است:

قول اول: هدنه باید در یک چارچوب زمانی خاص (چهار ماه، یک سال، ده سال) بنا بر اختلاف در حالت‌های مطروحه در ذیل، منعقد شود. اینان بین زمان انعقاد هدنه در

حالتی که حاکم اسلامی قدرت غلبه بر دشمن را دارد و حالتی که حاکم اسلامی قدرت بر غلبه ندارد، فرق گذاشته‌اند. به عبارت دیگر مدت عقد هدنه به اتفاق طرفداران این قول، در حالت اول که حاکم اسلامی قدرت بر غلبه دارد و بستن قرارداد هدنه نیز مصلحت داشته باشد، اگر کمتر از چهار ماه باشد، جایز و بیشتر از یک سال، باطل است. علت مقید کردن جواز هدنه به چهار ماه و کمتر، آیه ۲ سوره توبه است: «فَسِيحُوا فِي الْأَرْضِ أَرْبَعَةَ أَشْهُرٍ؛ چهار ماه مهلت دارید که آزادانه در زمین سیر کنید» و علت عدم جواز مدت بیش از یک سال در عقد هدنه نیز این است که مدت پرداخت جزیه، یک سال است و لازم است انقضای هدنه بیش از یکسال اینست که اگر کافر در این مدت جزیه پرداخت نکند که این امر جایز نمی‌باشد. همچنین به آیه ۵ سوره توبه استدلال کرده‌اند: «إِذَا انْسَلَخَ الْأَشْهُرُ الْحُرُمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ؛ پس چون ماه‌های حرام سپری شد مشرکان را هر کجا یافتید بکشید» که مدلول این آیه دلالت دارد بر اینکه جهاد با کفار حداقل یکبار در سال واجب است (عراقی، ۱۴۱۴ق، ج ۴، ص ۳۸۱؛ شیخ طوسی، ۱۳۸۷ق، ج ۲، صص ۵۰-۵۱؛ محقق حلی، ۱۴۰۸ق، ج ۱، ص ۳۰۴؛ علامه حلی، ۱۴۱۳ق، ج ۱، ص ۵۱۷؛ فخرالمحققین، ۱۳۸۷ق، ج ۱، ص ۳۹۲).

اما مشهور در فرض مزبور در رابطه با صحت عقد هدنه‌ای که بیشتر از چهار ماه و کمتر از یک سال منعقد بشود، اختلاف کرده‌اند. چنان‌که شیخ طوسی در مبسوط قائل به عدم صحت است و قول به صحت را به عنوان قول ضعیف مطرح کرده است (شیخ طوسی، ۱۳۸۷ق، ج ۲، ص ۵۲).

اما نسبت به حالت دوم یعنی صورتی که حاکم اسلامی قدرت غلبه بر کفار را ندارد، این گروه از فقها، دو رویکرد دارند: عده‌ای مدت زمان انعقاد عقد هدنه را در این حالت تا ده سال جایز دانسته و بیشتر از ده سال را جایز نمی‌دانند. و علت مقید کردن به ده سال را صلح حدیبیه پیغمبر با قریش دانسته‌اند. شیخ طوسی در مبسوط (شیخ طوسی، ۱۳۸۷ق، ج ۲، ص ۵؛ نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۲۱، ص ۲۹۸؛ شهید اول، ۱۴۱۷ق، ج ۲، ص ۳۸) بر این نظر هستند؛ اما برخی دیگر از آنها برای این حالت مدت خاصی را در نظر نگرفته‌اند چنان‌که در این باره وقتی که علامه حلی در تذکره کلامی را از ابوحنیفه مبنی بر اینکه در این حالت زمان خاصی

مشخص نیست، ذکر می‌کند، می‌نویسد: «قول اُبی حنیفه عندی قوی» (علامه حلی، ۱۴۱۴ق، ج ۹، صص ۱۲۰-۱۲۱)، یا در منتهی نیز بعد از نقل قول اُبی حنیفه می‌نویسد: «لا بأس به» (علامه حلی، ۱۴۱۲ق، ج ۱۵، ص ۱۵۶) و صاحب جواهر نیز به صراحت از این موضع دفاع می‌کند (نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۲۱، صص ۲۹۸-۲۹۹).

قول دوم: تعیین زمان عقد هدنه منوط به مصلحتی است که حاکم اسلامی آن را به صلاح مسلمین تشخیص دهد (خویی، ۱۴۱۰ق، ج ۱، ص ۴۰۱؛ خامنه‌ای، ۱۴۱۸ق، صص ۱۵-۳۶؛ محقق داماد، ۱۳۹۶، ص ۵۲). به نظر می‌رسد قول دوم صحیح باشد، چراکه ادله مطروحه در قول اول، محل خدشه است زیرا:

اولاً، تمسک به آیه ۲ سوره توبه - با این استدلال که شأن نزول این آیه در مورد جنگ تبوک بوده و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با اینکه در آن هنگام، توانایی غلبه بر دشمن را داشته دشمن چهار ماه قرارداد هدنه برقرار می‌کند - قابل قبول نیست زیرا اولاً شأن نزول مطروحه به صورت روایت مرسله آمده و قابلیت استناد ندارد، ثانیاً بر فرض قبول، احتمال دارد چون پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در راه بازگشت از تبوک این عقد را بستند، در هنگام خستگی اصحاب بودند نه در زمانی که قدرت غلبه بر دشمن داشته باشند، ثالثاً احتمال قوی وجود دارد که مدت ترک قتال در این عقد به صورت چهارماه به سبب مصلحتی باشد که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله صلاح دیده باشند و چه بسا اگر مدت زمان بیشتری مصلحت می‌داشت، از این امر خوداری نمی‌کردند.

ثانیاً، از طرفی تمسک به آیه ۵ سوره توبه برای عدم جواز انعقاد هدنه بیش از یک سال نیز جایز نمی‌باشد، زیرا بنابر نظر مشهور اصولیان، فعل امر دلالت بر مره و تکرار نمی‌کند (خراسانی، ۱۴۲۹ق، ج ۱، ص ۱۵۰)، لذا استدلال بر اینکه فعل امر در اینجا دلالت بر مره می‌کند تا در هر سال، دست کم یکبار جهاد کردن واجب باشد و به تبع آن قرارداد ترک متارکه بیش از یک سال جایز نباشد، باطل است.

ثالثاً، اگر هم کسی استدلال کند که عمده دلیل در زمان‌های مطروحه در عقد هدنه، اجماع فقها امامیه می‌باشد، می‌گوییم، اول اینکه با توجه به ارائه آیات مطروحه، اجماع مدرکی بوده؛ دوم اینکه اجماعی محقق نشده است، چنان که وقتی محقق حلی در شرایع

مدت‌های مذکوره را بیان می‌کند، قید «علی‌المشهور» را می‌آورد که گویا تمایل به این تحدید از منته ندارد، و علاوه بر این نسبت این قول به مشهور، نشان می‌دهد که قول مخالف مشهور نیز وجود داشته است.

رابعاً، اختیار انعقاد هدنه از اختیارات حاکم اسلامیت و این اختیار با این جایگاه موضوعی رفیعی که برای قرارداد متار که جنگ وجود دارد، با محدود کردن حاکم به چهار ماه، یک سال و ... سازگاری ندارد.

۳-۴. فقدان شروط فاسد

شروط مقرر در عقد هدنه دو قسم‌اند: شروط صحیح و شروط فاسد (علامه حلی، ۱۴۱۲ق، ج ۱۵، ص ۱۲۸). از آنجایی که هدنه از نظر ماهیتی عقد است، این قابلیت در آن وجود دارد که طرفین قرارداد شروطی را به عنوان شروط ضمن عقد بگنجانند. درج شروط صحیح در عقد هدنه، مشکلی ندارد مثل اعطای باج و خراج از جانب کفار به مسلمین و یا شرط یاری رساندن کفار به مسلمین هنگام نیاز مسلمین (علامه حلی، ۱۴۲۰ق، ج ۲، ص ۲۱۸).

اما همه فقها درج شروط فاسد در عقد هدنه را رد کرده‌اند. از جمله مصادیق شروط فاسد در عقد هدنه، بازگرداندن زنان مسلمان به بلاد کفار، رد سلاح‌های اخذ شده از کفار، پرداخت پول به کفار، اعطای اختیار نقض قرارداد به کفار، بازگرداندن مردان و بچه‌های مسلمان به کفار، آزاد نشدن اسرای مسلمین، گذاشتن اموال مسلمین در دست آنها (علامه حلی، ۱۴۱۴ق، ج ۹، ص ۳۵۴) و تظاهر به منکرات (محقق حلی، ۱۴۰۸ق، ج ۱، ص ۳۰۴) می‌باشد. نکته قابل توجه در اینجا اینست که اندراج برخی از این شروط، به طور مطلق جایز نیست و درج برخی دیگر، هنگام قوت مسلمین جایز نیست.

به عنوان نمونه برای قسم دوم، این بحث بین فقها مطرح شده است که آیا قرارداد هدنه با کفار به شرط پرداخت مال از جانب حاکم اسلامی به دولت کفار جایز است یا نه؟ فقها بالاتفاق گفته‌اند که پرداخت پول از جانب مسلمین به کفار در هنگام قدرت مسلمین و عدم احتیاج به پرداخت پول، جایز نیست اما در صورتی که یکی از این دو

امر فاقد شود، حاکم اسلامی می‌تواند قرارداد هدنه را به صورت عوضی که خود به کفار می‌پردازد، منعقد کند (شیخ طوسی، ۱۳۸۷ق، ج ۲، ص ۵۲).

ذکر دو نکته چاره ناپذیر است:

مطلب اول: غالب فقها یکی از مصادیق شروط فاسد را تظاهر به منکرات دانسته‌اند (محقق حلی، ۱۴۰۸ق، ج ۱، ص ۳۰۴؛ علامه حلی، ۱۴۱۳ق، ج ۱، ص ۵۱۷؛ فخرالمحققین، ۱۳۸۷ق، ج ۱، ص ۳۹۲؛ محقق کرکی، ۱۴۱۳ق، ج ۳، ص ۳۶۸؛ شهید ثانی، ۱۴۲۲ق، ص ۳۱۸؛ شهید ثانی، ۱۴۱۳ق، ج ۳، ص ۸۴)؛ اما برخی دیگر، تظاهر به منکرات را از مصادیق شروط فاسد در عقد هدنه نمی‌دانند (نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۲۱، ص ۳۰۰). اهمیت اینکه شرط مذکور، از مصادیق شرط فاسد است یا نه، به این مسئله برمی‌گردد که آیا کافر معاهد حق اظهار منکرات در شریعت اسلام را دارد یا نه؟ به نظر می‌رسد اطلاق گویی فقهایی که آن را از مصادیق شروط فاسد در عقد هدنه می‌دانند صحیح نیست؛ زیرا مضمون قرارداد هدنه به معنای ترک قتال بوده و هیچ یک از طرفین نسبت به طرف دیگر حق تسلط یا دخالت ندارد؛ پس اینکه به طور مطلق بگوییم یکی از مصادیق شرط فاسد در عقد هدنه، تظاهر به منکرات بر مبنای تفسیر اسلامی از منکرات، حتی در بلاد کفر باشد، قابل قبول نیست؛ چراکه به قول صاحب‌جواهر ما قدرت تام بر کفار در عقد هدنه نداریم (نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۲۱، ص ۳۰۱). شاید به همین دلیل باشد که علامه در تذکره با اینکه به طور مفصل مصادیق شروط فاسد در عقد هدنه را برمی‌شمرد، نامی از این مصداق نمی‌برد، گرچه در کتاب قواعد، خلاف آن را قائل شده است. از طرف دیگر اگر بگوییم این شرط مطلقاً از مصادیق شرط فاسد نیست، باز هم نمی‌تواند صائب باشد؛ چراکه، کفار با انعقاد عقد هدنه، حق استیطان در بلاد اسلامی را کسب می‌کنند، به طوری که به آنها در بلاد اسلامی کافر معاهد گفته می‌شود، لذا اگر بگوییم این مصداق از شروط فاسد به طور مطلق نیست، لازمه‌اش آن است که کفار معاهد با قرار دادن شرط اظهار منکرات در عقد هدنه، آزادی اظهار منکرات در بلاد اسلامی را نیز داشته باشد؛ بنابراین اشتراط آزادی تظاهر منکرات در عقد هدنه با قید اینکه مکان تظاهر بلاد کفر باشد، منعی ندارد؛ چنان که اگر مکان تظاهر، کشور اسلامی باشد، شرطی فاسد و غیرقابل قبول خواهد بود.

مطلب دوم: آیا درج شروط فاسد در عقد هدنه، باعث مفید شدن عقد می‌شود؟ در اینجا فقها دو رویکرد دارند:

رویکرد اول: برخی از فقها به این پرسش، پاسخ مثبت می‌دهند. به عنوان نمونه صاحب جواهر در ذیل این عبارت از محقق حلی «لو وقعت الهدنه علی ما لا يجوز فعله لم یجب الوفاء به» می‌نویسد: «ظاهر اینست که تنها خصوص شرط باطل نیست، بلکه عقد از اساس باطل است؛ زیرا عقد بر این امر فاسد واقع شده است» (نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۲۱، ص ۳۰۱) یا علامه حلی راجع به این مطلب می‌نویسد: «شروط فاسد در عقد هدنه، مبطل عقد می‌باشد» (علامه حلی، ۱۴۱۲ق، ج ۱۵، ص ۱۲۹).

رویکرد دوم: شرط فاسد، مبطل عقد هدنه نمی‌شود (محقق حلی، ۱۴۰۸ق، ج ۱، ص ۳۰۴؛ خویی، ۱۴۱۰ق، ج ۱، ص ۴۰۳). به عنوان نمونه محقق حلی در این رابطه می‌نویسد: «اگر هدنه بر آن شرطی که فعلش جایز نیست واقع بشود، وفای به آن شرط واجب نیست.» و این بدان معناست که عقد پابرجاست اما از آنجایی که شرط باطل و فاسد است وفای به آن ضرورتی ندارد. شهید ثانی در مسالک (شهید ثانی، ۱۴۰۳ق، ج ۳، ص ۸۴) و حاشیه شرایع الاسلام (شهید ثانی، ۱۴۲۲ق، ۳۱۸) این گفته محقق حلی را پذیرفته‌اند. همچنین محقق کرکی ذیل عبارت علامه حلی که می‌گوید: «در عقد هدنه خلو آن از شرط فاسد، شرط می‌باشد» دیدگاه علامه حلی را بدون هیچ نقد و نظری می‌پذیرد (محقق کرکی، ۱۴۱۴ق، ج ۳، ص ۴۶۸). به نظر می‌رسد از میان دو دیدگاه فوق، نظریه اخیر از استواری بیشتری برخوردار است؛ زیرا صرف فاسد بودن شرط بدون اینکه موجب خلل در یکی از ارکان صحت عقد شود، نمی‌تواند منجر به بطلان عقد هدنه از اساس گردد؛ چنان که در عقود دیگر نیز همین مسئله به نوعی صادق است. زیرا اساساً شرط و عقد قابل تجرید هستند و نباید آنها را به مثابه یک کل بسیط در نظر گرفت.

۵. موارد فسخ قرارداد هدنه

از آنجا که عقد هدنه قراردادی است که از هر دو طرف لازم است، برای انحلال آن، باید به موارد فسخ موجود در آن مراجعه کرد. به نظر می‌رسد در دو مورد برای حاکم

اسلامی حق فسخ به وجود می‌آید که عبارتند از:

۱. اگر کافر به شروط صحیحه حاکم اسلامی پایبند نبود، برای حاکم اسلامی به مقتضای شروط مقرر در ضمن عقد، خيار اشتراط به وجود می‌آید و می‌تواند بر مبنای آن قرارداد موجود را فسخ کند. مهمترین مصداق آن جایی که مشرکان شروع به نقض عهد کردند، حاکم اسلامی نیز می‌تواند به استناد آیه ۷^۱ سوره توبه عقد موجود با کفار را فسخ کند (شیخ طوسی، ۱۳۸۷ق، ج ۲، ص ۵۸؛ خامنه‌ای، ۱۴۱۸ق، ص ۱۱۲).

۲. جایی که حاکم اسلامی، خوف انتقاض قرارداد از جانب دشمن داشته باشد (علامه حلی، ۱۴۱۴ق، ج ۹، ص ۳۷۸). به استناد آیه ۵۸ سوره انفال: «وَإِنَّمَا تَخَافْنَ مِنْ قَوْمٍ خِيَانَةً فَانْبِذْ إِلَيْهِمْ عَلَى سَوَاءٍ، إِنَّ اللَّهَ لَا يُحِبُّ الْخَائِنِينَ؛ اگر از خیانت قومی بیمناک شدی، پس هم‌سان، عهدشان را به سويشان بینداز، که خداوند خائنان را دوست ندارد» (نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۲۱، ص ۲۹۴). نکته قابل توجه اینست که صرف خوف امام، کافی نیست بلکه باید از طریق سببی (علامه حلی، ۱۴۱۴ق، ج ۹، ص ۳۷۸) یا اماره‌ای که دالّ بر آن باشد، به وجود آید (علامه حلی، ۱۴۱۲ق، ج ۱۵، ص ۱۵۴).

به عبارت دیگر صرف احساس ترس از جانب حاکم اسلامی کفایت در ایجاد حق فسخ نمی‌کند؛ زیرا همان‌طوری که گفته شد، اصل وفای به عقد و پایبندی به عقد هدنه واجب است. اما اگر این خوف با اماره‌ای نمایان شد مثل اینکه آنها شروع به فرستادن نیرو به مرزهای مسلمین کردند یا اینکه آنها مرزبانان خودشان را به سلاح‌های سنگین مسلح کردند و حاکم مسلمانان از این اقدامات، ظن قوی پیدا کند که این اقدامات به منظور نقض قرارداد هدنه ایجاد شده است؛ در این صورت می‌تواند عقد هدنه را نقض کند. اما این اقدام باید به دشمن اعلان شود؛ چنانچه علامه حلی در این باره می‌نویسد: «آنان را از شکستن پیمانشان آگاه کن، تا تو و آنان در آگاهی (از نقض عهد) برابر شوید» (علامه حلی، ۱۴۱۲ق، ج ۱۵، ص ۱۵۳).

این نوع ایجاد حق فسخ با عرف و یا کنوانسیون‌های بین‌المللی که دالّ بر لزوم عقد

۱. «فَمَا اسْتَقَامُوا لَكُمْ فَاسْتَقِيمُوا لَهُمْ».

هستند تعارض یا مخالفتی ندارد؛ زیرا همان‌طور که در مواد ۵۴ تا ۷۲ به بعد کنوانسیون ۱۹۶۹ حقوق معاهدات آمده است؛ پابندی به عقود و معاهدات در حقوق بین‌الملل به‌طور مطلق نیست، بلکه براساس شرایطی حق فسخ در آن کنوانسیون‌ها ایجاد می‌شود و این مهم تأثیر بر لزوم معاهدات بین‌المللی ندارد. از جمله این مواد ماده ۵۴ کنوانسیون ۱۹۶۹ حقوق معاهدات آمده است: «فسخ معاهده یا خروج یک طرف از آن به طرق ذیل ممکن خواهد بود: الف: به موجب مقررات آن معاهده و...».

در حقیقت قرارداد یک اعتبار حقوقی است و این اعتبار بسته به وضع آن قانون دارد. در شرع، واضع عقد هدنه شارع مقدس است و براساس اعتباری که بر طبق آیه فوق آورده است؛ یکی از موارد فسخ را خوف حاکم اسلامی با حصول خوف می‌داند و این مهم در ذیل عقد هدنه به‌صورت شرط می‌تواند درج شود و طرف مقابل از آن اطلاع پیدا کند. از این‌رو اقدام نقض عقد هدنه براساس این مطالب، هیچ نوع مخالفتی با عرف و کنوانسیون‌های بین‌المللی امروز در حقوق بین‌الملل که اصل در عقود را لزوم می‌داند، ندارد.

۶. آثار قرارداد هدنه

آثاری که بر قرارداد هدنه مترتب است عبارتند از:

۱-۶. ترک قتال

اثر بارز عقد هدنه، متارکه جنگ بین طرفین است. یکی از آثار مهمی که بر این متارکه بار می‌شود، اینست که کافر از عنوان حربی بودن خارج شده، و ملقب به کافر معاهد می‌شود. با این عنوان حقوقی از ممنوعیت دخول به بلاد اسلامی که برای کافر حربی هست خارج می‌شود (شیخ طوسی، ۱۳۸۷ق، ج ۲، ص ۴۸؛ علامه حلی، ۱۴۱۴ق، ج ۹، ص ۳۳۳؛ علامه حلی، ۱۴۲۰ق، ج ۲، ص ۲۱۱؛ علامه حلی، ۱۴۱۲ق، ج ۱۵، ص ۹۲)، و حق ورود و اقامت یا به عبارت دیگر حق استیطان را در بلاد اسلامی کسب می‌کند. این ادعا با توجه به عبارات مختلف فقها استنباط می‌شود. به‌عنوان نمونه شیخ طوسی

در مبسوط می نویسد: «اهل علم به سیره پیغمبر هنگامی که به مدینه آمد، اختلافی ندارند که پیغمبر با همه یهودیان پیمان مواعده بدون جزیه با آنها منعقد کردند، و مواعده و مهادنه یک چیز می باشند». همین عبارت را علامه در منتهی بیان داشته و مواعده با یهودیان مدینه را بدون دریافت جزیه مورد قبول قرار داده است (علامه حلی، ۱۴۱۲ق، ج ۱۵، ص ۱۶۰). یا در تذکره علامه عبارتی دارد که دلالت بر همین دخول به دارالاسلام از طریق قرارداد مهادنه دارد. وی می نویسد: «فأما من دخل داراً بأمانٍ أو مهادنة» (علامه حلی، ۱۴۱۴ق، ج ۹، ص ۳۸۱).

راجع به این عبارات ذکر دو نکته لازم است:

نکته اول: گرچه براساس گفته برخی از معاصرین^۱ میان سه عنوان مواعده، معاهده و مهادنه تفاوت قائل شده اند؛ اما بنابر تصریح بسیاری از فقها، این سه، اسامی دیگر عقد هدنه می باشند (علامه حلی، ۱۴۱۴ق، ج ۹، ص ۳۵۲؛ علامه حلی، ۱۴۱۲ق، ج ۱۵، ص ۱۱۵؛ علامه حلی، ۱۴۲۰ق، ج ۲، ص ۲۱۶؛ منتظری، ۱۴۰۹ق، ج ۲، ص ۷۳۰؛ مومن، ۱۴۲۵ق، ج ۱، ص ۵۱۳؛ ابن قدامه، بی تا، ج ۸، ص ۴۵۹). با توجه به تصریح عبارات فقها می توان دریافت مهادنه و مواعده به یک معناست و از این رو، انعقاد قرارداد توسط پیامبر اکرم با یهودیان مدینه، یک قرارداد مهادنه بود و آنها از این طریق حق اقامت در بلاد اسلامی را پیدا کردند.

نکته دوم: کافر معاهد، گاه هر سه قسم از کفار ذمی، مستأمن، معاهد از طریق قرارداد هدنه را به طور مطلق شامل می شود. و در مواقعی نیز مسالم نیز تعبیر می شود (شهید اول، ۱۴۱۲ق، ص ۳۴۱). این دو لفظ به اعتبار این امر است که آنها یک نوع عهد با مسلمین منعقد کرده اند همان گونه که مجلسی در مرآة العقول آورده: «من هو فی عهدٍ و أمانٍ کاهل الذمه» (علامه مجلسی دوم، ۱۴۰۴ق، ج ۲۵، ص ۷۵) و یا از طریق این قراردادها با مسلمین به سلیم و صلح رسیده اند. لذا معاهد و یا مسالم به این اعتبار گاه به معنای اعم است، و گاه

۱. عجیب است که آقای عمید زنجانی در کتاب فقه سیاسی بین این سه لفظ اختلاف ماهوی قائل شده است، که با تبعی که در کتب شیعه انجام دادیم، همین اختلافی را مطرح نکرده اند، و شاید مدرکشان از برخی از کتب اهل سنت می باشد (فقه سیاسی، ۱۴۲۱ق، ج ۳، صص ۲۲۰-۲۲۱). همچنین مراجعه شود به کتب لغت ماده هدن، ودع، عهد، که هر سه اینها به معنای صالحته آمده است.

به معنای خاص یعنی به سبب قرارداد هدنه است یعنی کافری که از طریق عقد هدنه ملقب به این عنوان شده، و بار معنایی حقوقی خاص به خود را دارد. لذا دخول از طریق مهاده را جدای از امان دانستند.

۶-۲. اعطای حق استیطان (حق اقامت)

استیطان مصدر باب استفعال است که از ماده وَطَنَ یُوطِنُ گرفته شده، و در کتب لغت به معنای «مُوطِن الانسان و محلّه» (فرا میدی، ۱۴۱۰ق، ج ۷، ص ۴۵۴؛ جوهری، ۱۴۱۰ق، ج ۶، ص ۲۲۱۴؛ ابن فارس، ۱۴۰۴ق، ج ۶، ص ۱۲۰) یا «منزل تقیم به» (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۱۳، ص ۴۵۱) آمده است. در صورت رفتن به باب استفعال به معنای اینکه آن زمین را وطن خود گرفت آمده است (طریحی، ۱۴۱۶ق، ج ۶، ص ۳۲۶).

این کلمه در بحث ما به همین معنا آمده است. وقتی که فقها گفته‌اند که کافر از طریق سه قرارداد که عبارتند از: عقد ذمه، عقد امان و عقد هدنه حق استیطان در بلاد اسلامی کسب می‌کند، بدین معناست که کافر از طریق این سه قرارداد می‌تواند بلاد اسلامی را به عنوان حق اقامت اخذ کند. اما اخذ این حق به معنای مساوات با شهروندان مسلمان در بلاد اسلامی در همه حقوق از جمله حقوق سیاسی نمی‌باشد زیرا این حق به کافر به طور مطلق داده نمی‌شود بلکه در چارچوب قرارداد به وجود می‌آید. از طرفی منعقد کننده حق، این اختیار را ندارد که همه حقوقی که به مسلمین در بلاد اسلامی داده شده، به کافر نیز إعطاء کند؛ بنابراین کفار معاهد، حق استیطان در بلاد اسلامی دارند، حقوقی را اکتساب می‌کنند و بر حاکم اسلامی واجب است که از کفار معاهد حمایت کند (علامه حلی، ۱۴۱۲ق، ج ۱۵، ص ۱۲۷؛ علامه حلی، ۱۴۱۴ق، ج ۹، ص ۳۵۹؛ علامه حلی، ۱۴۲۰ق، ج ۲، ص ۲۱۸).

بنابراین یکی از آثار عقد هدنه، اعطای حق استیطان در بلاد اسلامی به کفاری است که طرف قرارداد هدنه می‌باشند. اما این مهم به این معنا نیست که تنها قرارداد برای اعطای حق استیطان به کفار در بلاد اسلامی هدنه است؛ زیرا آنها می‌توانند حتی در

زمان جنگ از طرق دیگر حقوقی همچون عقد ذمه یا عقد امان، حق استیطان در بلاد اسلامی را بدست بیاورند.

۶-۳. مصونیت اموال

با انعقاد قرارداد هدنه اموال او محترم است (یزدی، ۱۴۱۵ق، ص ۱۴۳). علت این مهم این است که کافر با انعقاد این عقد، ملقب به معاهد می‌شود. این محترم بودن تا جایی است که در مباحث مختلف فقهی مورد تصریح قرار گرفته است تا جایی که حتی اگر گنجی از زمین کافر معاهد بیرون بیاید و او اعتراف به ملکیت آن کند، آن گنج به او تعلق می‌گیرد (علامه حلی، ۱۴۲۰ق، ج ۱، ص ۴۳۶). با این بیان، اِتلاف اموال کفار معاهد یا اکتساب اموال آنها از راه‌های غیر شرعی از جمله غصب و سرقت، از نظر حکم تکلیفی حرام و از نظر حکم وضعی ضمانت‌آور هست. توضیح این مطلب از طریق اقسام آن، از قرار ذیل است:

۶-۳-۱. اِتلاف اموال کفار معاهد

همان‌طور که گفته شد با انعقاد عقد هدنه، بر حاکم اسلامی واجب است که از معاهدین در مقابل مسلمین و کفار ذمی که به‌عنوان مستوطنین در بلاد اسلامی هستند، حمایت کند. پس اگر مسلمان یا کافر ذمی اموال کفار معاهد را تلف کنند، ضامنند (نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۲۱، ص ۳۰۰) و باید قیمت مال تلف شده را به صاحبش بپردازند (علامه حلی، ۱۴۱۴ق، ج ۹، ص ۳۵۹). دلیل این فتوا، ادله وجوب جبران خسارت هنگام اِتلاف مال غیر می‌باشد چرا که امثال قاعده فقهی «من أتلف مال الغير فهو له ضامن» دلالت بر این مطلب دارد که اِتلاف مال غیر در صورتی که آن مال محترم باشد، ضمانت‌آور است (محقق داماد، ۱۴۰۶ق، ج ۱، ص ۱۱۱)؛ پس قیاس مورد ادعای ما به‌صورت قیاس اقترانی شکل اول این‌گونه می‌شود: مال کافر معاهد محترم است (صغری)؛ اِتلاف مال محترم براساس ادله، ضمانت‌آور است (کبری)؛ پس اِتلاف مال کافر ضامن‌آور است (نتیجه).

۶-۳-۲. تصرف مال کافر معاهد از راه‌های نامشروع

اگر مسلمان یا ذمی، مال کافر را در تحت تصرف و استیلاي خویش از طُرُق نامشروع قرار دهند، ضامن هستند. این طُرُق می‌تواند غصب، سرقت، کلاهبرداری، خیانت در امانت و به‌طور کلی هر آنچه جرایم علیه اموال نامیده می‌شود را در بر بگیرد. فقها در رابطه با اموال دار الحرب همگی گفته‌اند که در زمره غنائم جنگی محسوب می‌شود اما در ذیل این بحث گفته‌اند اموالی به غنیمت گرفته می‌شود که آن اموال از مسلمان یا معاهدی غصب نشده باشد (محقق حلی، ۱۴۰۸ق، ج ۱، ص ۱۶۲؛ شهید اول، ۱۴۱۲ق، ص ۳۴۱؛ اردبیلی، ۱۴۰۳ق، ج ۴، ص ۲۹۳؛ عاملی، ۱۴۱۱ق، ج ۵، ص ۳۶۰؛ بحرانی، ۱۴۰۵ق، ج ۱۲، ص ۳۲۱؛ نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۱۶، ص ۱۳؛ یزدی، ۱۴۱۹ق، ج ۴، ص ۲۳۵). این گفته به صراحت محترم بودن اموال کفار معاهد را به اثبات می‌رساند. علت عدم جواز به غنیمت گرفتن اموال کفار معاهد اینست که اموال آنها محترم می‌باشد (نجفی، ۱۴۰۴ق، ج ۱۶، ص ۱۳). نسبت به این حکم ادعای اجماع فقهای اسلام شده است (بحرالعلوم، ۱۴۰۳ق، ج ۱، ص ۲۲۳).

نمونه دیگر اینکه در رابطه با سرقت اموال آمده است که یکی از شرایط قطع دست سارق این است که مال مربوطه، مال محترم باشد. حال از جمله اموالی که به‌عنوان مال محترم شمرده شده، اموال کافر معاهد می‌باشد. بدین صورت که مشهور فقها گفته‌اند در صورتی که کافر ذمی یا مستأمن اموال کافر معاهد را بدزد، علاوه بر ضمانت، در صورت تحقق سایر شروط مقرر در مجازات حد سرقت، دست او قطع می‌شود اما اگر مسلمان مال معاهد را مورد سرقت قرار دهد، علاوه بر ضمانت، به تعزیر محکوم خواهد شد (علامه حلی، ۱۴۱۳ق، ج ۳، ص ۵۵۷؛ فاضل هندی، ۱۴۱۶ق، ج ۱۰، ص ۵۸۳). به غیر از ادله خاصه در این زمینه، می‌توان به قواعد فقهی از جمله قاعده «علی الید ما أخذت حتی تودی» نیز استناد کرد (انصاری، ۱۴۲۸ق، ج ۳، ص ۱۸۱).

۶-۴. مصونیت جانی کفار معاهد

کافر معاهد در بلاد اسلامی مهدور الدم شمرده نمی‌شود و قاتل وی در صورت احراز شرایط دیگر قصاص، به قصاص محکوم می‌شود. به این مقوله فقها در فروع مختلف

در رابطه با مجازات قاتل و غیره اشاره کرده‌اند. به عنوان نمونه در هنگام اضطرار اَکَل هر شی حرامی برای انسان مباح است مگر اینکه در آن چیز حرام، سفک دماء یک شخص محقون الدم در میان باشد و کافر ذمی را از جمله کسانی می‌دانند که محقون الدم می‌باشد (علامه حلی، ۱۴۱۲۰ق، ج ۴، ص ۶۴۵).

نتیجه‌گیری

هدنه معاهده‌ای است بر ترک ستیز در مدت مشخص و به سبب قراردادی، عقدی لازم به شمار می‌رود. متعاقدين در قرارداد هدنه علاوه بر اینکه باید دارای شرایط عامه تکلیف همچون بلوغ، عقل، رشد و همچنین دارای اختیار و قصد باشند، در طرف مسلمین، صلاحیت انعقاد آن، تنها در اختیار حاکم اسلامی است و طرف مقابل نیز کافر اعم از کتابی و غیر کتابی می‌باشد. برای انعقاد قرارداد هدنه وجود سه شرط ضروری است که عبارتند از: ۱) به مصلحت مسلمین بودن؛ ۲) عاری بودن از شروط فاسد؛ ۳) مدت دار بودن. دامنه این مدت نیز در اختیار حاکم اسلامی است و محدودیتی برای وی از جانب اقل یا اکثر نیست. قرارداد هدنه از جانب حاکم اسلامی در سه مورد قابل فسخ است: ۱) عدم وفای کفار معاهد به شروط مقرر در ضمن عقد؛ ۲) شروع به نقض قرارداد از جانب کفار معاهد؛ ۳) ظهور یا خوف خیانت از طرف کفار معاهد. یکی از آثار مهمی که بر ترک قتال بار می‌شود، این است که کافر از عنوان حربی بودن خارج شده و ملقب به کافر معاهد می‌شود. با این عنوان حقوقی، از ممنوعیت دخول به بلاد اسلامی خارج شده و حق ورود و اقامت یا به عبارت دیگر حق استيطان را در بلاد اسلامی کسب می‌کند. از طریق اکتساب حق اقامت که در چارچوب قرارداد هدنه برای او منعقد می‌شود، اولاً: اموال او از ائتلاف و اکتساب از طرق نامشروع مصون می‌باشد؛ ثانیاً: وی محقون الدم خواهد بود و در بلاد اسلامی جانش در پناه قانون محسوب می‌شود.

فهرست منابع

* قرآن کریم.

ابن فارس، ابوالحسن. (۱۴۰۴ق). معجم مقاییس اللغة (ج ۶). قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی.
ابن قدامه، عبدالله بن احمد. (بی تا). المغنی فی فقه امام السنه (ج ۸). بیروت: دارالکتاب العربی.
ابن منظور، محمد بن مکرم. (۱۴۱۴ق). لسان العرب (ج ۱۳)، چاپ سوم. بیروت: دارالفکر للطباعة و النشر.

اردبیلی (محقق)، احمد بن محمد. (۱۴۱۳ق). مجمع الفائده و البرهان (ج ۷). قم: دفتر انتشارات اسلامی.

انصاری، شیخ مرتضی. (۱۴۲۸ق). المکاسب (ج ۳، چاپ نهم). قم: الناشر مجمع الفکر الاسلامی.
باث، میشل و همکاران. (۱۳۸۷). حقوق بشر دوستانه در مخاصمات مسلحانه (مترجم: سیدقاسم زمانی و همکاران). تهران: انتشارات شهر دانش.

بحرالعلوم محمد بن محمد تقی. (۱۴۰۳). بلغة الفقیه (ج ۱، چاپ چهارم). تهران: منشورات مکتبة الصادق.

بحرانی، شیخ یوسف. (۱۴۰۵ق). حدائق الناضره فی أحكام عترة الطاهره (ج ۱۲). قم: دفتر انتشارات اسلامی.

جوهری، اسماعیل بن حماد. (۱۴۱۰ق). المعجم الصحاح (ج ۶). بیروت: دارالعلم.

حلی (محقق)، نجم الدین، جعفر بن حسن. (۱۴۰۸ق). شرایع الاسلام فی مسائل الحلال و الحرام (ج ۱، چاپ دوم). تهران: موسسه اسماعیلیان.

حلی (محقق)، نجم الدین، جعفر بن حسن. (۱۴۱۸ق). مختصر النافع فی الفقه الامامیه (چاپ ششم). قم: موسسه مطبوعه الدینیّه.

حلی (علامه حلی)، حسن بن یوسف بن مطهر. (۱۴۱۰ق). ارشاد الأذهان. قم: دفتر انتشارات اسلامی.

- حلی (علامه حلی)، حسن بن یوسف بن مطهر. (۱۴۱۱ق). تبصرة المتعلمين في الاحكام الدين. تهران: موسسه چاپ و نشر.
- حلی (علامه حلی)، حسن بن یوسف بن مطهر. (۱۴۱۲ق). منتهی المطلب في تحقيق المذهب (ج ۱۵). مشهد: مجمع البحوث الاسلامی.
- حلی (علامه حلی)، حسن بن یوسف بن مطهر. (۱۴۱۳ق). قواعد الاحكام (ج ۱). قم: دفتر انتشارات اسلامي.
- حلی (علامه حلی)، حسن بن یوسف بن مطهر. (۱۴۱۴ق). تذكرة الفقهاء (ج ۹). قم: موسسه آل البيت (ع).
- حلی (علامه حلی)، حسن بن یوسف بن مطهر. (۱۴۲۰ق). تحرير الاحكام (ج ۲). قم: موسسه امام صادق (ع).
- حميدالله، محمد. (۱۳۸۰). سلوك بين المللى دولت اسلامي (مترجم سيدمصطفى محقق داماد). مركز نشر علوم اسلامي.
- خامنه‌ای، سيدعلی. (۱۴۱۸ق). قرارداد ترك مخاصمه و آتش بس. قم: دائرة المعارف الاسلاميه.
- خراسانی، محمد كاظم. (۱۴۲۹ق). كفاية الاصول (ج ۱، چاپ پنجم). قم: موسسه النشر الاسلامي.
- خویی، سيدابوالقاسم. (۱۴۱۰ق). منهاج الصالحين (ج ۱، چاپ بيست و هشتم). قم: نشر مدينة العلم.
- راوندي، سعيد بن عبدالله. (۱۴۰۵ق). فقه القرآن (ج ۱، چاپ دوم). قم: انتشارات كتابخانه آيت الله مرعشي.
- روحاني، سيدصادق حسيني. (۱۴۱۲ق). فقه الصادق (ع) (ج ۱۳). قم: دار الكتاب.
- زمخشری، محمود بن عمر. (۱۴۱۷ق). الفائق في غريب الحديث. بيروت: دار الكتب العلمية.
- سبزواری، محمدباقر. (۱۴۲۳ق). كفاية الاحكام (ج ۱). قم: انتشارات دفتر تبليغات اسلامي.
- شهيد اول، محمد بن مكی. (۱۴۱۰ق). لمعة الدمشقية في فقه الاماميه. بيروت: دارالتراث الاسلاميه.

شهید اول، محمد بن مکی. (۱۴۱۲ق). البیان. قم: ناشر محقق.

شهید اول، محمد بن مکی. (۱۴۱۴ق). غایة المراد فی شرح نکت الإرشاد (ج ۱). قم: دفتر تبلیغات اسلامی.

شهید اول، محمد بن مکی. (۱۴۱۷ق). الدروس الشرعیة فی فقه الامامیه (ج ۲، چاپ دوم). قم: دفتر انتشارات اسلامی.

شهید ثانی، زین الدین بن علی. (۱۴۱۳ق). مسالک الافهام فی شرح شرایع الاسلام (ج ۳). قم: مؤسسة المعارف الاسلامیة.

شهید ثانی، زین الدین بن علی. (۱۴۱۴ق). حاشیة الإرشاد. قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی.

شهید ثانی، زین الدین بن علی. (۱۴۱۹ق). فوائد القواعد. قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی.

شهید ثانی، زین الدین بن علی. (۱۴۲۲ق). حاشیة للشرایع. قم: انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی.

صاحب بن عباد اسماعیل بن عباد. (۱۴۱۴ق). المحيط فی اللغة (ج ۳). بیروت: عالم الكتاب.

طباطبایی، سید علی. (۱۴۱۸ق). ریاض المسائل (ج ۸). قم: موسسه آل البيت علیه السلام.

طریحی، فخرالدین. (۱۴۱۶ق). مجمع البحرين (ج ۶، چاپ سوم). قم: کتابفروشی مرتضوی.

طوسی ابو جعفر، محمد بن حسن. (۱۳۸۷). المبسوط فی فقه الامامیه (ج ۲، چاپ سوم). قم: ناشر، المكتبة المرتضویه.

عاملی، محمد بن علی موسوی. (۱۴۱۱ق). مدارک الأحکام فی شرح مختصر النافع (ج ۵). قم: موسسه آل البيت علیه السلام.

عراقی، آقا ضیاء الدین. (۱۴۱۴ق). شرح تبصرة المتعلمین (ج ۴). قم: دفتر انتشارات اسلامی.

عمیدی، سید عمید الدین محمد. (۱۴۱۶ق). كنز الفوائد فی حل المشكلات القواعد (ج ۱). قم: دفتر انتشارات اسلامی.

فاضل آبی، حسن بن ابی طالب. (۱۴۱۷ق). كنز الرموز فی شرح مختصر النافع (ج ۱، چاپ سوم). قم: دفتر انتشارات اسلامی.

فاضل مقداد، مقداد بن عبدالله سیوری. (بی تا). كنز العرفان فی فقه القرآن (مترجم: عبد الرحیم عقیقی بخشایشی، ج ۱). قم: انتشارات قدس.

فاضل هندی، محمد بن حسن. (۱۴۱۶ق). كشف اللثام والإبهام عن قواعد الاحکام (ج ۱۰). قم: دفتر انتشارات تبلیغات اسلامی.

فخر المحققین، ابی طالب محمد بن حسن. (۱۳۸۷). ایضاح الفوائد فی شرح القواعد (ج ۱). قم: موسسه اسماعیلیان.

فراهیدی، خلیل بن احمد. (۱۴۱۰ق). کتاب العین (ج ۴، ۷، چاپ دوم). قم: نشر هجرت.

فیومی، احمد بن محمد مقری. (بی تا). مصباح المنیر (ج ۲). قم: منشورات دار الرضی.

کاشف الغطاء، جعفر بن خضر مالکی. (۱۴۲۲ق). كشف الغطاء عن مبهمات الشریعه (ج ۴). انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی.

کرکی، علی بن حسین. (۱۴۱۴ق). جامع المقاصد فی شرح القواعد (ج ۳، چاپ دوم) قم: موسسه آل البيت علیه السلام.

مجلسی دوم، محمدباقر بن محمد تقی. (۱۴۰۴ق). مرآة العقول فی شرح اخبار الرسول (ج ۲۵، چاپ دوم). تهران: دار الکتب الاسلامیه.

محقق داماد، سیدمصطفی. (۱۳۹۳). حقوق بین الملل اسلامی. تهران: مرکز نشر علوم اسلامی.

محقق داماد، سیدمصطفی. (۱۴۰۶ق). قواعد فقهیه (چاپ دوازدهم). تهران: مرکز نشر علوم اسلامی.

منتظری، حسین علی. (۱۴۰۹ق). مبانی فقهی حکومت اسلامی (مترجمین: شکوری، صلواتی، ج ۵). قم: موسسه کیهان.

مومن، محمد. (۱۴۲۵ق). ولایة الالهیة الاسلامیه أو حکومت الاسلامیه (ج ۱). قم: دفتر انتشارات اسلامی.

نجنی، محمدحسن. (۱۴۰۴ق). جواهرالکلام فی شرح شرایع الاسلام (ج ۲۱، چاپ هفتم). بیروت: دارالاحیاء التراث العربی.

یزدی، سیدمحمد کاظم. (۱۴۱۵ق). سوال و جواب. تهران: مرکز نشر علوم اسلامی.

یزدی، سیدمحمد کاظم. (۱۴۱۹ق). عروة الوثقی (ج ۴). قم: دفتر انتشارات اسلامی.